

Strategic Multilateral Policy-Making in Managing Regional Crises in Southwest Asia

Abbas Mossallanejad

Professor, Department of Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran. mossalanejad@ut.ac.ir

Abstract

This study seeks to address the question: What are the characteristics of regional crises in Southwest Asia, and how can the foundations for regional security and stability be established? The research method is content analysis, utilizing Stephen Walt's theory of the balance of threat and multilateral cooperation, which is based on collective defense mechanisms to strengthen deterrence against crisis-causing actors. Strategic policy-making in the age of regional crises and a turbulent environment requires an understanding of the ontological and epistemological factors of crisis, conflict, and confrontation. In the post-Cold War years, signs of security challenges in various geographical domains have emerged, leaving their mark in the form of crises, conflicts, security tensions, and terrorism. Any strategic policy-making to confront such threats can be based on tactical multilateralism. The main reason for employing such measures lies in the constant chaos and instability in the global system. In such a situation, structural changes in the international system and the regional environment are considered the main factors for the expansion of crises. In the current context, where signs of global disorder have appeared, decentralized actors are perceived as the primary source of organized and escalating conflicts across various geographical regions, especially from Southwest Asia to the Eastern Mediterranean. In this conflict-ridden environment, the lack of structural action by states has created a breeding ground for the emergence of threats and decentralized actors. The rise of proxy actors, strategic and geopolitical identity, along with signs of unending disorder in international politics, has led to escalating crises and security conflicts for regional states and major powers. These signs prevent the realization of stability, balance, organized action, and predictability among nations and emerging political forces. Multilateralism becomes essential in situations where signs of a "volatile balance" have emerged, resulting in the instability of regional actors.

Keywords: Multilateralism, Crisis Management, Balance of Threat, Southwest Asia, International System, Balance of Threat, Stephen Walt.

Received: 2023-09-03 ; Received in revised form: 2023-11-16 ; Accepted: 2023-12-20 ; Published online: 2024-03-24

<https://doi.org/10.22034/SM.2024.2026272.2200>

© the authors

<http://sm.psas.ir>

Article type: Research Article

Publisher: Political Studies Association of the Seminary



سیاست‌گذاری راهبردی چندجانبه‌گرا در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای جنوب غرب آسیا

عباس مصلی‌نژاد

استاد، گروه علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. mossalanejad@ut.ac.ir

چکیده

پژوهش حاضر درصدد پاسخ به این سوال است که بحران‌های منطقه‌ای جنوب غرب آسیا دارای چه ویژگی‌هایی بوده و چگونه می‌توان زمینه‌های امنیت و باثبات‌سازی محیط منطقه‌ای را شکل داد؟ روش پژوهش تحلیل محتوا بوده، و از نظریه موازنه تهدید و همکاری‌های چندجانبه «استفان‌والد» استفاده شده، که مبتنی بر سازوکارهای دفاع جمعی در جهت تقویت بازدارندگی در برابر قدرت بازیگر بحران‌ساز است. سیاست‌گذاری راهبردی در عصر بحران‌های منطقه‌ای و محیط آشوب‌زده نیازمند شناخت عوامل هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه بحران، تعارض و رویارویی است. در سال‌های پس از جنگ سرد، نشانه‌هایی از چالش‌های امنیتی در حوزه‌های مختلف جغرافیایی ظهور یافته که آثار خود را در نشانه‌هایی از بحران، تعارض، تضادهای امنیتی و تروریسم به جا گذاشته است. هرگونه سیاست‌گذاری راهبردی برای مقابله با چنین تهدیداتی را می‌توان مبتنی بر چندجانبه‌گرایی تاکتیکی دانست. علت اصلی بکارگیری چنین نشانه‌هایی را می‌توان در آشوب و آشفتگی دائمی در نظام جهانی یافت. در چنین شرایطی تغییرات ساختاری نظام بین‌الملل و محیط منطقه‌ای عامل اصلی گسترش بحران محسوب می‌شود. در فضای موجود که نشانه‌هایی از آشفتگی نظم جهانی به وجود آمده، بازیگران گریز از مرکز عامل اصلی تعارض سازمان‌یافته و تصاعدیابنده در حوزه‌های مختلف جغرافیایی به ویژه از جنوب غرب آسیا تا شرق مدیترانه تلقی می‌شود. در فضای تعارض و عدم کنش ساختاری کشورها، زمینه برای ظهور تهدیدات و بازیگران گریز از مرکز به وجود آمده است. نقش‌یابی بازیگران نیابتی، هویت‌گرایی راهبردی و ژئوپلیتیکی به موازات نشانه‌هایی از آشفتگی پایان‌ناپذیر سیاست بین‌الملل، منجر به تصاعد بحران و تضادهای امنیتی برای کشورهای منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ شده است. چنین نشانه‌هایی مانع از تحقق ثبات، تعادل، کنش سازمان‌یافته و قابل پیش‌بینی کشورها و نیروهای سیاسی نوظهور خواهد بود. چندجانبه‌گرایی در شرایطی ضرورت دارد که نشانه‌هایی از «موازنه پرتالهاب» شکل گرفته و منجر به ناپایداری بازیگران منطقه‌ای شده باشد.

واژه‌های کلیدی: چندجانبه‌گرایی، مدیریت بحران، موازنه تهدید، جنوب غرب آسیا، نظام بین‌الملل، موازنه تهدید، استفان‌والد.

استاد به این مقاله: مصلی‌نژاد، عباس (۱۴۰۳). سیاست‌گذاری راهبردی چندجانبه‌گرا در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای جنوب غرب آسیا. *سیاست*

متعالیه، ۱۲(۱): ۲۱۵-۲۳۴. <https://doi.org/10.22034/SM.2024.2026272.2200>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۱۲؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۲/۰۸/۲۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۲۹؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۱/۰۵

© the authors

<http://sm.psas.ir>

نوع مقاله: پژوهشی

ناشر: انجمن مطالعات سیاسی حوزه



۱. مقدمه

در سال‌های قرن ۲۱ زمینه برای گسترش بحران‌های منطقه‌ای به وجود آمد. علت اصلی آن را می‌توان در گذار نظام جهانی از ساختار دوقطبی دانست. ضرورت‌های سیاست‌گذاری راهبردی ایجاب می‌کند که از سازوکارهای موثر برای کنترل بحران‌های منطقه‌ای، به ویژه در حوزه ژئوپلیتیکی جنوب غرب آسیا استفاده شود. گسترش بحران ناشی از تضادهای نهفته و بازتولید آن در عصر کنش نامتوازن بازیگران منطقه‌ای و عدم اقتدار ساختاری قدرت‌های بزرگ است. بحران‌های منطقه‌ای جنوب غرب آسیا در قرن ۲۱ دارای این ویژگی‌ها هستند که اولاً، از یک حوزه جغرافیایی به سایر حوزه‌ها منتقل می‌شوند. نکته دوم آن است که اگر بازیگر موازنه‌دهنده‌ای وجود نداشته باشد، در شرایط بحران تصاعدیابنده قرار می‌گیرد. نشانه سوم چنین بحران‌هایی را باید در سازوکارهای کنش رفتاری بازیگران منطقه‌ای برای کنترل بحران دانست. در شرایطی که ساختار نظام بین‌الملل از قابلیت لازم برای کنترل بازیگران و اثرگذاری بر منازعات برخوردار نیست، کشورهای منطقه‌ای نیازمند آن هستند که از سازوکارهای کنش همگون و متوازن برای مقابله با تهدیدات استفاده کنند (فولر، ۱۳۸۷: ص ۶۱). هرگونه کنش بازیگران منطقه‌ای می‌تواند نقش موثری در معادله کنترل و موازنه تهدیدات امنیتی کشورهای جنوب غرب آسیا داشته باشد. در چنین شرایطی، کشورهای اسلامی می‌بایست از سازوکارهای کنش نسبتاً همگون و متوازن برای مدیریت بحران استفاده نمایند. نقش‌یابی بازیگران منطقه‌ای از این جهت اهمیت دارد که در روند بحران غزه، ایالات متحده هیچ‌گونه تمایلی به موازنه‌سازی امنیت منطقه‌ای نداشت. نتیجه این امر را می‌توان در تداوم جنگ اسرائیل علیه شهروندان غزه مشاهده کرد. مشابه چنین الگویی از اقدامات نظامی در تاریخ سیاسی و بحران‌های منطقه‌ای وجود نداشته است (Matthiesen, 2024: p. 91).

در سال‌های قرن ۲۱ نشانه‌های متفاوتی از بحران‌های منطقه‌ای ظهور یافت. نقش‌یابی داعش و گسترش تروریسم مذهبی، مورد حمایت ایالات متحده، کشورهای اروپایی و برخی از واحدهای سیاسی جهان عرب قرار گرفت. در این شرایط، ایران تلاش نمود تا زمینه ائتلاف‌سازی برای مقابله با تهدیدات فزاینده را به وجود آورد. چنین نقشی را اسرائیل در سال ۲۰۲۳ علیه مردم غزه ایفا نمود. داعش و اسرائیل به عنوان بازیگران آشوب‌ساز منطقه‌ای تلقی شده و با اقدامات خود توانستند نشانه‌هایی از بحران امنیتی را در حوزه جغرافیایی جنوب غرب آسیا شکل دهند (Ariel, 2015: p.11). ایران در روند مقابله با تهدیدات منطقه‌ای از سازوکارهای کنش دیپلماتیک، اقدامات چندجانبه، موازنه‌گرایی و همکاری‌های نامتقارن برای مقابله با تهدیدات بهره گرفت. در چنین شرایطی طبیعی به نظر می‌رسد که نقش‌یابی ایران در محیط منطقه‌ای صرفاً در شرایطی منجر به امنیت‌سازی می‌شود که نشانه‌هایی از همکاری چندجانبه به وجود آید. بنابراین، بهره‌گیری از

سازوکارهای مربوط به سیاستگذاری راهبردی چندجانبه‌گرا می‌تواند نقش موثری در مدیریت و کنترل بحران‌های منطقه‌ای جنوب غرب آسیا ایفا کند.

۲. رهیافت موازنه تهدید در سیاست‌گذاری امنیت منطقه‌ای

هرگونه سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای در مدیریت بحران‌های فراگیر، نیازمند بهره‌گیری از سازوکارهای چندجانبه‌گرا می‌باشد. چندجانبه‌گرایی به‌عنوان یکی از الگوها و نشانه‌های کنش تاکتیکی و راهبردی ایران برای کنترل منازعات منطقه‌ای است. هرگونه موازنه‌گرایی نیازمند شکل خاصی از ائتلاف‌گرایی خواهد بود. ائتلاف‌گرایی در اندیشه «استفان والت» تابعی از سازوکارهای چندجانبه‌گرایی بازیگران برای «مقابله با تهدیدات مشترک» در محیط منطقه‌ای و سیاست بین‌الملل آنارشیک است (Walt, 1987: p.95). به همان صورت که نظریه‌پردازان رئالیست، مفهوم «موازنه قدرت» را برای امنیت‌سازی در سطح جهانی و منطقه‌ای تبیین کردند، استفان والت نیز نظریه موازنه تهدید را برای بهره‌گیری از قدرت دیگران برای نیل به هدف مشترک در دستور کار قرار داد. والت به ضرورت توجه به ریشه‌های ائتلاف در سیاست بین‌الملل توجه داشته و هرگونه همکاری و مشارکت بازیگران در حوزه قدرت را تابعی از ضرورت‌های امنیت‌ساز در عرصه سیاست بین‌الملل می‌داند.

۲-۱. موازنه مبتنی بر چندجانبه‌گرایی راهبردی

سیاست موازنه قدرت از سوی بازیگران منطقه‌ای عموماً ماهیت چندجانبه‌گرا دارد. چندجانبه‌گرایی را می‌توان شکل جدیدی از سیاست قدرت دانست که بازیگران اصلی و نیروی موازنه‌دهنده تلاش می‌کنند تا قدرت خود را به صورت تدریجی ارتقاء داده و از این طریق زمینه موازنه‌سازی معادله قدرت در سیاست بین‌الملل را به‌وجود آورد. هرگونه موازنه قدرت در محیط منطقه‌ای نیازمند شکل خاصی از کنش سیاسی همکاری‌جویانه با بازیگرانی است که دارای اهداف، منافع و تهدیدات مشترک هستند. چندجانبه‌گرایی والت در تبیین سیاستگذاری راهبردی حوزه‌های امنیتی و ژئوپلیتیکی مناطق آشوب‌زده مورد استفاده قرار می‌گیرد. والت هرگونه قدرت‌سازی را در سازماندهی ائتلاف برای مقابله با «تهدیدات مشترک» می‌داند. نشانه‌های چندجانبه‌گرایی متقارن و نامتقارن در حوزه راهبردی خاورمیانه و جنوب غرب آسیا وجود داشته و این امر تابعی از ضرورت‌های سیاست امنیت منطقه‌ای در شرایط بحران‌های تکرارشونده و بازتولید شونده خواهد بود (Kissinger, 2014: p.6).

والت درصدد برآمد تا ائتلاف‌سازی و سیاستگذاری کنش چندجانبه را به‌عنوان بخشی از ضرورت‌های

کنش راهبردی بازیگران منطقه‌ای در دستور کار قرار دهد. با توجه به چنین انگاره‌ای، روندهای تولید قدرت و امنیت را می‌توان بخشی از نیازهای راهبردی ایران برای مقابله با تهدیدات دانست. چنین فرایندی براساس سیاست‌گذاری چندجانبه‌گرایی امکان‌پذیر خواهد بود. در نگرش والت، بازیگری که قابلیت ساختاری خود در روند قدرت‌سازی و امنیت‌سازی را از دست دهد، قادر نخواهد بود تا از سازوکارهای چندجانبه‌گرایی و راهبرد ائتلاف‌سازی در سیاست‌گذاری امنیت منطقه‌ای بهره‌مند شود. چندجانبه‌گرایی را می‌توان به‌عنوان یکی از مدل‌های امنیت‌ساز بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی دانست. استفان والت رهیافت خود را برای امنیت‌سازی منطقه‌ای و بین‌المللی براساس «نظریهٔ ائتلاف و اتحاد» تبیین کرد. هرگونه ائتلاف‌سازی در نگرش والت به‌عنوان تلاشی برای ارتقاء و حداکثرسازی ضریب امنیت ملی کشورها خواهد بود. سیاست موازنهٔ تهدید والت به‌معنای ائتلاف‌سازی برای مقابله با تهدید، و گذار از فضای بحرانی و به‌ویژه منطقه آشوب‌زده، دارای کاربرد خاص خود است.

۲-۲. موازنه نامتقارن در محیط آشوب‌زده

استفان والت هرگونه موازنه قدرت و تهدید را براساس شکل‌بندی و الگوی کنش بازیگران محیط منطقه‌ای تبیین می‌کند. در نگرش والت، موازنه ماهیت متقارن و کلاسیک دارد. سازوکارهای کنش بازیگران براساس مدل چندجانبه‌گرایی از این جهت اهمیت دارد که رابطهٔ متقابل بین بازیگران رقیب را مشخص و سازماندهی می‌کند. موازنه تهدید می‌تواند ماهیت متقارن و یا نامتقارن داشته باشد. الگوی رفتار امنیتی قدرت‌های بزرگ برای محدودسازی و متقاعدسازی سایر بازیگران، در قالب کنش نامتقارن تعریف می‌شود. چندجانبه‌گرایی و موازنه‌گرایی می‌تواند ضریب امنیت ملی کشورها را افزایش دهد (آزر و مون، ۱۳۸۲: ص ۴۳). موازنه‌گرایی والت عموماً ماهیت متقارن دارد. والت موازنه‌گرایی را با چندجانبه‌گرایی پیوند داد. هرگونه سیاست مبتنی بر چندجانبه‌گرایی در محیط منطقه‌ای می‌تواند ماهیت متقارن، نامتقارن و یا مبتنی بر نقش‌یابی جبهه مقاومت و موازنه‌سازی بازیگران در محیط پرتلاطم حاصل شود. سیاست‌گذاری چندجانبه‌گرایی مبتنی بر شکل خاصی از ائتلاف‌گرایی بازیگرانی است که از قابلیت لازم برای اثربخشی در محیط پرتنش برخوردارند. اگرچه در این فرایند، پیمان‌های رسمی شکل نمی‌گیرد، اما بازیگران از آزادی عمل، انعطاف‌پذیری و کنش راهبردی تعریف شده و اثربخش برخوردارند (Agrawal, 2024: p.7).

۲-۳. ائتلاف‌سازی در نظریهٔ موازنهٔ تهدید

تاریخ روابط بین‌الملل نشانه‌هایی از موازنه و ائتلاف‌سازی در روابط بازیگران را منعکس می‌سازد. موازنه

در شرایطی به وجود می‌آید که تحول تکنولوژیک و یا انقلاب‌های سیاسی، زمینه تغییر در معادله قدرت را به وجود می‌آورد. والت در «ریشه‌های ائتلاف و اتحاد» به این موضوع اشاره دارد که همکاری کشورها برای مقابله با تهدیدات مشترک شکل می‌گیرد. از آنجایی که تهدیدات به عنوان واقعیت پایان‌ناپذیر سیاست بین‌الملل محسوب می‌شود، بنابراین، هرگونه ائتلاف‌سازی تأثیر خود را بر معادله قدرت، امنیت و تهدید سایر بازیگران برجا می‌گذارد. والت و مرشایمر را می‌توان در زمره واقع‌گرایان ساختاری سیاست بین‌الملل دانست. هر یک از دو نظریه‌پرداز یادشده تلاش داشته‌اند تا شکل جدیدی از سیاست قدرت را در دستور کار قرار دهند. انگاره‌های ائتلاف‌سازی و چندجانبه‌گرایی آنان از اندیشه موازنه «کیسینجر» و «بیسمارک» الهام گرفته است. افراد یادشده در زمره نظریه‌پردازان و کارگزارانی بودند که معادله قدرت را براساس سازوکارهای ائتلاف‌ساز شکل داده و در تلاش بودند تا بحران‌های منطقه‌ای را حل و فصل نمایند (Mearsheimer, 2007: p. 25).

همان‌گونه که سیاست قدرت بخشی از ضرورت کنش راهبردی و ژئوپلیتیکی کشورها به ویژه قدرت‌های بزرگ و بازیگران منطقه‌ای محسوب می‌شود، ائتلاف‌سازی را باید بخش دیگری از معادله قدرت و امنیت براساس سازوکارهای مربوط به ائتلاف‌سازی و یا «سیاست الحاق و دنباله‌روی راهبردی» دانست. معادله قدرت و امنیت در فضای ائتلاف‌سازی می‌تواند زمینه همکاری بازیگران رقیب و متعارض در محیط منطقه‌ای و سیاست بین‌الملل را فراهم آورد. تجربه نظام بین‌الملل بیانگر این واقعیت است که هیچ کشوری نمی‌تواند از سازوکارهای یک‌جانبه‌گرایی منطقه‌ای و بین‌المللی برای ارتقای سطح امنیت ملی خود استفاده کند. ائتلاف‌سازی جلوه‌هایی از «توزیع منابع» در روابط قدرت‌های بزرگ و بازیگران منطقه را منعکس می‌سازد. بنابراین، سیاستگذاری راهبردی چندجانبه‌گرا را می‌توان به‌عنوان بخشی از الگوهای کنش راهبردی بازیگرانی دانست که تلاش دارند تا در روند مدیریت بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی تأثیرگذار و نقش‌آفرین باشند (Waltz, 1993: p. 21).

۳. شاخص‌های سیاستگذاری راهبردی چندجانبه‌گرا

سیاستگذاری راهبردی چندجانبه‌گرا از این جهت در مدیریت بحران نقش‌آفرین خواهد بود که از قابلیت لازم برای متقاعدسازی بازیگران برخوردار بوده و از این طریق می‌تواند نشانه‌هایی از «منافع مشترک»، «تهدیدات مشترک»، «ضرورت‌های کنش مشترک» و «ائتلاف‌سازی» برای مقابله با تهدیدات را در دستور کار قرار دهد. چنین رویکردی می‌تواند زیرساخت‌های لازم برای همکاری و رقابت بازیگران در محیط پرمنازعه را به وجود آورده و شکل خاصی از موازنه را بازتولید کند. هر یک از اقدامات به عنوان ضرورت‌های کنترل نیروهای معارض در فضای آشوب ژئوپلیتیکی محسوب می‌شود (Brzezinski, 1993: p. 195).

۳-۱. سیاست‌گذاری راهبردی چندجانبه‌گرای نامتقارن منطقه‌ای

تقارن و عدم تقارن تابعی از «معادله قدرت و راهبرد» کشورها در سیاست منطقه‌ای و بین‌المللی است. قدرت‌های بزرگ عموماً درصدد توسعه قابلیت‌های متقارن منطقه‌ای بوده و تلاش دارند تا همکاری‌های ائتلاف‌ساز خود را با دولت‌ها به انجام رسانند. کشوری مانند ایران که دارای قدرت منطقه‌ای و اهداف راهبردی فرامنطقه‌ای است، نیازمند به‌کارگیری سازوکارهایی برای چندجانبه‌گرایی نامتقارن خواهد بود. چندجانبه‌گرایی نامتقارن مبتنی بر نشانه‌هایی از ائتلاف‌سازی با بازیگران فروملی و کشورهایی است که در «جبهه مقاومت» قرار دارند (Weitsman, 2004: p.28). کشورهای جبهه مقاومت در سال‌های قرن ۲۱ به صورت مرحله‌ای افزایش یافته‌اند. علت اصلی آن را باید در کنش بسیاری از بازیگران در منطقه آشوب‌زده دانست. کشورهای منطقه آشوب‌زده عموماً تلاش دارند تا شکل خاصی از کنش نامتقارن و همکاری‌های نامتوازن را با سایر بازیگران شکل دهند. ائتلاف‌سازی از سوی این گروه از کشورها با هدف حداکثرسازی معادله قدرت و بهینه‌سازی کنش ارتباطی بازیگران جهت به حداقل رساندن تهدیدات منطقه‌ای است. ائتلاف‌سازی در جنوب غرب آسیا به این دلیل اهمیت دارد که زیرساخت‌های لازم برای همکاری و مشارکت بازیگران رقیب را به‌وجود می‌آورد. همکاری‌های بازیگران در محیط منطقه‌ای می‌تواند ماهیت متقارن و یا نامتقارن داشته باشد. به همین دلیل است که مفاهیمی از جمله «سیاست‌گذاری راهبردی چندجانبه‌گرای متقارن» و «سیاست‌گذاری راهبردی چندجانبه‌گرای نامتقارن» به‌عنوان محورهای اصلی سیاست بین‌الملل برای صلح‌سازی و همکاری‌های منطقه‌ای مورد توجه قرار گرفته است.

سیاست‌گذاری راهبردی چندجانبه‌گرای نامتقارن مبتنی بر قدرت‌سازی و همکاری نامتقارن در محیط آشوب‌زده است. بازیگران منطقه‌ای از جمله ایران قادر خواهند بود تا امنیت‌سازی را براساس سازوکارهای کنش همکاری‌جویانه نامتقارن و نامتوازن سازماندهی کنند. بازیگران منطقه‌ای در محیط‌های آشوب‌زده از این جهت اهمیت دارند که از قابلیت لازم برای کنش نامتقارن با قدرت‌های بزرگ و بازیگران فروملی در راستای تغییر در موازنه قدرت از طریق ائتلاف‌سازی برخوردارند.

نشانه‌های اصلی محیط آشوب‌زده منطقه‌ای در سال‌های بعد از حمله نظامی آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ به‌وجود آمد. ایالات متحده با اشغال نظامی عراق زمینه شکل‌گیری منطقه آشوب‌زده را به‌وجود آورده و این امر معادله قدرت و همکاری بازیگران جنوب غرب آسیا را از وضعیت متقارن به شرایط نامتقارن تبدیل کرده است. بسیاری از حوادث و فرایندهای امنیت منطقه‌ای بیانگر این واقعیت است که نقش‌یابی ایران منطقه‌ای در شرایط بحران و آشوب از طریق چندجانبه‌گرایی نامتقارن حاصل شده و این امر می‌تواند زمینه

ائتلاف‌سازی در جهت مدیریت بحران‌های منطقه‌ای را فراهم سازد (Grygiel & Mitchell, 2024: p.63). موازنه تهدید می‌تواند زمینه همکاری‌های نامتوازن بازیگران منطقه‌ای را به‌وجود آورد. چندجانبه‌گرایی در ادبیات راهبردی استفان والت براساس راهبرد موازنه قدرت و موازنه تهدید حاصل می‌شود. موازنه قدرت مبتنی بر همکاری بازیگران منطقه‌ای از جمله ایران با قدرت‌های بزرگ بوده که از طریق سیاستگذاری راهبردی چندجانبه‌مقارن حاصل می‌شود. ایران در سال‌های دهه ۱۹۷۰ و در فضای دکترین نیکسون، از سازوکارهای کنش مقارن و ائتلاف‌سازی فراگیری با ایالات متحده و سایر قدرت‌های بزرگ برای امنیت‌سازی منطقه‌ای خلیج فارس بهره گرفت.

۲-۳. سیاستگذاری راهبردی چندجانبه‌گرای مقارن

چندجانبه‌گرایی در سیاست و امنیت بین‌الملل، در سال‌های پس از جنگ سرد افزایش یافت. در ساختار دوقطبی، هر یک از قدرت‌های بزرگ دارای شبکه‌ای از ائتلاف‌های مقارن بودند. سازمان‌دهی نهادهایی از جمله «پیمان ورشو» و «پیمان ناتو» را می‌توان در زمره شکل‌بندی کنش مقارن بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ دانست. در این دوران تاریخی، کشورهای اروپایی در وضعیت تقسیم شده قرار گرفته و دو حوزه اروپای شرقی و اروپای غربی محور اصلی کنش ارتباطی آمریکا در محیط منطقه‌ای محسوب می‌شدند. در سال‌های پس از جنگ سرد و فروپاشی ساختار دوقطبی، نشانه‌هایی از بحران و آشوب در سیاست جهانی شکل گرفته و امنیت بسیاری از بازیگران را تحت تاثیر قرار داده است (روزنا، ۱۳۸۰: ص ۲۱). راهبرد همکاری‌های فراگیر ایران و ایالات متحده در دهه ۱۹۷۰ که مبتنی بر نشانه‌هایی از موازنه قدرت مقارن در محیط منطقه‌ای بود، از تداوم و اثربخشی چندانی برخوردار نشد. همکاری‌های مقارن ایران و آمریکا در چارچوب «پیمان سنتو» شکل گرفت. چنین ائتلافی از پایداری چندانی برخوردار نبوده و زمینه لازم برای ظهور بحران‌های منطقه‌ای و انقلاب سیاسی در ایران را به وجود آورد. شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران، ماهیت ائتلاف‌های منطقه‌ای را با تغییر و دگرگونی روبه‌رو ساخت. انقلاب ایران ماهیت دومینو داشته و زمینه تغییرات بی‌ثبات‌ساز در محیط منطقه‌ای جنوب غرب آسیا را به‌وجود آورد. در سال‌های پس از انقلاب اسلامی، بسیاری از کشورهای منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ، از سازوکارهای کنش تهاجمی علیه ایران بهره گرفتند. ائتلاف‌سازی جهان غرب و کشورهای منطقه‌ای علیه ایران را باید نشانه‌ای از «موازنه تهدید علیه بازیگر انقلابی» دانست که هدف آنان محدودسازی قدرت تاکتیکی و منطقه‌ای ایران بود. همکاری کشورهای مقابله‌کننده با ایران تحت تاثیر سیاست موازنه قدرت قرار گرفت. «جنگ عراق علیه کویت» در آگوست ۱۹۹۰ و «جنگ متحدین علیه عراق» در ژانویه ۱۹۹۱ را می‌توان پیامدهای تغییر شکلی در موازنه و معادله قدرت منطقه‌ای جنوب غرب آسیا دانست.

۳-۳. جبهه مقاومت و موازنه آشوب‌زده

شکل‌گیری جبهه مقاومت مربوط به دورانی است که ایران توانست زیرساخت‌های قدرت و امنیت ملی خود در حوزه‌های مرزی و سرزمینی را حفظ کند. در مرحله دوم زمینه برای مداخله و اثربخشی بازیگران فراملی در محیط منطقه‌ای جنوب غرب آسیا به وجود آمد. جنگ‌های منطقه‌ای «ماهیت دومینو» دارد. دومینو در سیاست منطقه‌ای به مفهوم آن است که هرگونه کنش بازیگران می‌تواند آثار تصاعدیابنده خود را در محیط منطقه‌ای سایر کشورها به جا گذارد. در سال‌های قرن ۲۱ نشانه‌هایی از موازنه آشوب‌زده در سیاست منطقه‌ای و عرصه بین‌الملل شکل گرفت. اقدامات نظامی امریکا در افغانستان و عراق را باید در زمره عوامل و نیروهای دانست که شرایط محیطی را تحت تأثیر قرار داده و زمینه برای اثربخشی سیاست‌های کلاسیک قدرت‌های بزرگ را محدود و نسبتاً بی‌اثر ساخت. چندجانبه‌گرایی کلاسیک عموماً در فضای نقش‌یابی قدرت‌های بزرگ در سیاست جهانی و امنیت منطقه‌ای انعکاس می‌یابد (Barany, 2021: p.561).

بحران‌های منطقه‌ای از سال ۲۰۰۱ به بعد گسترش یافت. ایران برای بازتولید قدرت و موقعیت منطقه‌ای خود تلاش نمود تا زمینه لازم برای چندجانبه‌گرایی منطقه‌ای در قالب جبهه مقاومت را به وجود آورد. واقعیت‌های تاریخی و ژئوپلیتیکی ایران بیانگر آن است که جمهوری اسلامی در فضای کنش کلاسیک و متقارن قادر نخواهد بود تا نیازهای راهبردی و امنیتی خود را تأمین نماید. ایران به شکل اجتناب‌ناپذیر نقش محوری در جبهه مقاومت را عهده‌دار شد (کوچان، ۱۳۸۳: ص ۴۵).

تلاش ایران برای سازماندهی شکل جدیدی از معادله قدرت، ارتباط مستقیم و درهم‌تنیده با تهدیدات نوظهور منطقه‌ای داشت. ائتلاف‌سازی ایران برای امنیت منطقه‌ای، در چارچوب جبهه مقاومت تعریف شد. جبهه مقاومت مجموعه‌ای از بازیگران دولتی و غیردولتی محسوب می‌شود که از قابلیت لازم برای اثربخشی در سیاست و امنیت منطقه‌ای برخوردار است. ایران توانست شکل جدیدی از ائتلاف‌سازی را به وجود آورده و از این طریق جبهه مقاومت به نیروی اثربخشی برای کنترل «منطقه آشوب‌زده» تبدیل شد. در این زمینه هرگونه سیاستی می‌تواند زمینه لازم برای همکاری‌های چندجانبه را به وجود آورد. ائتلاف‌سازی ایران از این جهت اهمیت دارد که رابطه متقابل بین بازیگران هویتی، ساختاری، منطقه‌ای و بین‌المللی را فراهم می‌سازد. جبهه مقاومت الگوی کنش ارتباطی خود با ایران را براساس همکاری‌های چندجانبه، خوشه‌ای و نامتقارن شکل داد. نشانه‌های ائتلاف در فضای جبهه مقاومت، حوزه چندجانبه‌گرایی را از معادله ساختاری قدرت در نظام بین‌الملل متمایز ساخت (کاستلز، ۱۳۸۰: ص ۷۵).

جبهه مقاومت به صورت تدریجی قدرت خود را بازتولید و ارتقاء داد. یکی از سازوکارهای کنترل تهدیدات

در منطقه آشوب‌زده جنوب غرب آسیا را می‌توان بهره‌گیری از سازوکارهای قدرت نامتقارن بازیگران هویتی در قالب شکل‌بندی‌های جبهه مقاومت دانست. الگوی کنش در جبهه مقاومت مبتنی بر چندجانبه‌گرایی نامتقارن بوده و ایران تلاش دارد تا از طریق سازوکارهای کنش ارتباطی با کارگزاران جبهه مقاومت، شکل خاصی از «موازنه پراکنش» را شکل دهد. نقش‌یابی جبهه مقاومت در فضای منطقه جنوب غرب آسیا از این جهت اهمیت دارد که اولاً، الگوی کنش آن ماهیت نامتقارن دارد. ثانیاً، بازیگران غیردولتی نقش محوری در تصمیم‌گیری و سیاستگذاری امنیتی خواهند داشت. ثالثاً، الگوی کنش معطوف به موازنه‌سازی سیاست منطقه‌ای است. سیاست منطقه‌ای در جنوب غرب آسیا ماهیت آشوب‌زده دارد. ایجاد موازنه در منطقه آشوب‌زده از طریق کنش نامتقارن و موازنه تاکتیکی تغییریابنده حاصل خواهد شد (Jeffrey & Eisenstadt, 2016: p.7).

۴. فرایندهای سیاستگذاری راهبردی چندجانبه‌گرا

۴-۱. قدرت‌سازی و گسترش قدرت منطقه‌ای

بازیگری قادر خواهد بود تا سیاستگذاری راهبردی چندجانبه را از طریق ائتلاف‌سازی، سازمان‌دهی کند که از قابلیت و توانایی لازم برای قدرت‌سازی برخوردار باشد. قدرت را می‌توان زیربنای هرگونه سیاستی در عرصه نظام بین‌الملل دانست. بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ برای تحقق اهداف راهبردی خود نیازمند تولید قدرت، گسترش قدرت و نمایش قدرت هستند. قدرت‌سازی ماهیت نسبی و تغییریابنده دارد. نظریه‌پردازان نئورئالیست بر ضرورت‌های کنش ساختاری تاکید دارند. قدرت منطقه‌ای ایران عموماً تابعی از رقابت‌های منطقه‌ای و مدیریت تضادهای امنیتی بوده است (مرشایمر، ۱۳۸۸: ص ۶۳).

در ساختار دوقطبی، امریکا و اتحادیه شوروی محور اصلی تولید و کاربرد قدرت بوده‌اند. آنان بخش قابل توجهی از منابع طبیعی و اقتصادی خود را برای قدرت نظامی به‌کار می‌گرفتند. قابلیت نظامی و توانایی قدرت‌های بزرگ و بازیگران اثربخش در سیاست بین‌الملل ماهیت متوازن داشت. هر يك از دو قدرت بزرگ جهانی در ساختار دوقطبی، بخشی از توانایی‌های راهبردی خود را از طریق «سیستم تابع منطقه‌ای» پیگیری می‌کردند. امنیت‌سازی منطقه‌ای بازیگران اصلی سیاست جهانی، بدون معادله قدرت حاصل نمی‌شود. بحران‌های منطقه‌ای در زمره عوامل چالش‌ساز برای اهداف و امنیت آمریکا است (برژینسکی، ۱۳۹۲: ص ۷۵). نشانه‌های قدرت در کنش هر يك از بازیگران، ماهیت متنوع و توسعه‌یابنده داشت. امریکا و اتحاد شوروی بیش از سایر کشورهای اروپایی و قدرت‌های بزرگ از جمله چین، دارای ابزارهای قدرت نظامی و راهبردی بودند. شکل‌بندی قدرت امریکا و اتحاد شوروی به گونه‌ای بود که هر يك از آنان توانستند

ائتلاف‌های راهبردی را با کشورهای پیرامونی خود ایجاد نمایند. ائتلاف‌سازی در ساختاری دوقطبی ماهیت سلسله‌مراتبی داشته و هر بازیگر محوری از قابلیت لازم برای وادارسازی سایر بازیگران به کنش راهبردی و اقتصادی متوازن برخوردار بود. علت اصلی آن را باید در ابزارها و قابلیت قدرت‌ساز بازیگران جست‌وجو کرد. تولید قدرت می‌تواند ماهیت فرایندی، تحولی و یا انقلابی داشته باشد. کشوری که بتواند قدرت انقلابی تولید کند، طبیعی است که به مازاد قدرت نایل می‌شود. ایالات متحده به این دلیل توانست بر اتحاد شوروی غلبه کند که شکل خاصی از قدرت را تولید کرد که از قابلیت انقلابی برخوردار بوده و پارادایم‌های قدرت را دگرگون نمود. موج سوم انقلاب تکنولوژیک را باید در زمره ابزارهایی دانست که ایالات متحده در محدودسازی و حاشیه‌سازی قدرت اتحاد شوروی از آن بهره‌گرفت (Brzezinski, 1993: p. 35).

۴-۲. ائتلاف‌سازی و سرشکن کردن هزینه‌های امنیتی

ائتلاف‌سازی یکی از سازوکارهای سیاست‌گذاری راهبردی برای کنترل چالش‌های محیط منطقه‌ای محسوب می‌شود. در این فرآیند، زمینه برای همکاری بازیگرانی به وجود می‌آید که یا دارای اهداف مشترکی هستند، یا منافع همگونی را پیگیری می‌کنند و یا با تضادهای امنیتی جدید روبرو می‌شوند. اتحاد شوروی در ساختار دوقطبی فاقد قابلیت لازم برای متوازن‌سازی هزینه‌های امنیتی بود. جنگ اتحاد شوروی در افغانستان، ماهیت یکجانبه داشت. هرگونه ائتلاف‌سازی نیازمند کنش متوازن بازیگران است (مصطفی‌نژاد، ۱۳۹۳: ص ۷۵). هیچ‌یک از کشورهای عضو پیمان ورشو در جنگ افغانستان منافع و یا مشارکت نداشتند. اتحاد شوروی هزینه نظامی جنگ‌های منطقه‌ای را عهده‌دار شده بود. در چنین شرایطی، هزینه‌های نظامی و راهبردی شوروی به‌گونه‌ای افزایش یافت که امکان تداوم آن به سختی وجود داشت. هزینه‌های انسانی و اقتصادی اتحاد شوروی در افغانستان منجر به چالش‌های امنیتی و راهبردی برای آن کشور گردید. افزایش چالش‌ها، ضریب قدرت‌سازی کشورها برای بقاء را کاهش می‌دهد.

اتحاد شوروی در افغانستان درگیر جنگ یک‌جانبه گردید. هزینه‌های انسانی، اقتصادی و اعتباری جنگ افغانستان تماماً برای اتحاد شوروی بود. در چنین شرایطی، شوروی در وضعیت «معمای امنیتی» قرار گرفت. کشوری که در چنین شرایط و فضایی قرار گیرد، طبیعی است که قابلیت و ابزار خود برای اثربخشی در محیط پیرامون را از دست می‌دهد. قدرت‌سازی راهبردی از این جهت اهمیت دارد که مازاد و نتیجه هرگونه کنشگری بیش از هزینه‌های مربوط به آن موضوع باشد. ایالات متحده در سال‌های دهه ۱۹۶۰ وارد موج سوم انقلاب تکنولوژیک شد. سازماندهی شبکه‌های اجتماعی، اقتصادی و راهبردی در سال‌های دهه ۱۹۸۰ گسترش یافت. در این دوران تاریخی، زمینه برای ظهور قالب‌های ادراکی جدیدی به‌وجود آمد که مزیت و مطلوبیت

نسبی بیشتری را برای ایالات متحده شکل می‌داد. در این فرایند، مشروعیت و اثربخشی سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا تحت تأثیر انقلاب میکروترونیک به شکل قابل توجهی افزایش یافت. هرگونه قدرت‌سازی در سیاست بین‌الملل ماهیت نسبی و تغییر‌یابنده دارد. نسبت قدرت تکنولوژیک و اقتصادی آمریکا در مقایسه با اتحاد شوروی به شکل قابل توجهی افزایش یافت. قدرت، تکنولوژی، اقتصاد، سیاست و امنیت رابطه‌ای متقابل با یکدیگر دارند. درحالی‌که شوروی از سازوکارهای قدرت نظامی به صورت یک‌جانبه در افغانستان بهره می‌گرفت، زمینه برای خلأ قدرت اقتصادی و تکنولوژیک در آن کشور به‌وجود آمده و این امر منجر به کاهش ضریب قدرت نسبی اتحاد شوروی در مقایسه با آمریکا گردید (Fantappie, 2023: p.18).

۴-۳. سیاستگذاری ائتلاف‌های امنیتی و راهبردی

دومین مرحله سیاستگذاری راهبردی چندجانبه‌گرا، نیازمند سازماندهی ائتلاف‌های امنیتی است. هرگونه ائتلاف‌سازی تابعی از سازوکارهای کنش تاکتیکی بازیگران برای حداکثرسازی امنیت خواهد بود. در سال‌های پس از جنگ سرد که نشانه‌هایی از تنوع الگوها و روش‌های امنیت‌ساز شکل گرفته، ائتلاف‌های امنیتی نقش تعیین‌کننده و موثری در سیاستگذاری راهبردی دارد. به هر میزان کشورها از تنوع بیشتری در حوزه «ائتلاف‌های امنیتی و راهبردی» برخوردار باشند، به سطح بالاتری از اثرگذاری منطقه‌ای نایل می‌شوند. نظریه‌پردازان ساختارگرا به این موضوع توجه و اشاره دارند که هرگونه قدرت‌سازی باید زمینه لازم و مناسب برای تولید امنیت را فراهم آورد. یکی از راه‌های امنیت‌ساز در حوزه سیاست منطقه‌ای و بین‌المللی، مربوط به «ائتلاف‌سازی راهبردی» خواهد بود. ائتلاف‌ها را باید به‌عنوان یکی از سازوکارهای اصلی و اساسی در روند امنیت‌سازی دانست. ائتلاف‌های منطقه‌ای می‌تواند عامل موثری در جهت کنترل تهدیدات بازیگران گریز از مرکز، در محیط آشوب‌زده جنوب غرب آسیا تلقی شود (Freedman, 2001: p. 27).

چندجانبه‌گرایی در سیاستگذاری امنیتی کشورها نیازمند بهره‌گیری از سازوکارهایی است که امکان کنش متقابل بازیگران را به‌وجود می‌آورد. محیط منطقه‌ای خاورمیانه در سال‌های پس از جنگ سرد، در وضعیت آشوب امنیتی قرار گرفت. طیف گسترده‌ای از بازیگران ظهور پیدا کردند که این امر منجر به تشدید تضادهای سیاسی و امنیتی کشورهای منطقه‌ای شد. در فضای موجود نظام بین‌الملل و امنیت منطقه‌ای جنوب غرب آسیا، بازیگران غیردولتی به صورت تدریجی قدرت و راهبرد خود را ارتقاء دادند (ویلیامز، ۱۳۹۰: ص ۱۸۴).

در سال‌های قرن ۲۱ ایالات متحده با دو اشتباه تاکتیکی روبه‌رو شد. اقدامات نظامی فراگیر و پرشدت در افغانستان و عراق منجر به افزایش هزینه‌های انسانی، اعتباری و اقتصادی آمریکا گردید. در چنین

شرایطی زمینه برای ظهور بازیگران هویتی و نیروهای اجتماعی سازمان‌یافته به‌وجود آمد. ائتلاف‌سازی را می‌توان در زمره اقداماتی دانست که ایران در قالب کنش نامتقارن از آن بهره گرفت. هزینه‌های نظامی امریکا در مقایسه با مطلوبیت‌های راهبردی آن کشور در خاورمیانه به صورت مشهودی افزایش یافت (Dassa & et al., 2024: p.21). علت اصلی نقش‌یابی بازیگرانی مانند ایران در محیط منطقه‌ای را باید در قالب ائتلاف‌سازی و تنظیم پیمان‌هایی دانست که می‌تواند بر روندهای امنیت منطقه‌ای تأثیرگذار باشد. واقعیت‌های موجود سیستم امنیت منطقه‌ای در دومین دهه قرن ۲۱ با تغییراتی همراه شده است. امنیت منطقه‌ای در ساختار دوقطبی مبتنی بر نشانه‌هایی از سیستم‌های تابع منطقه‌ای بوده است. در آن دوران تاریخی، نقش محوری در شکل‌بندی‌های امنیت منطقه‌ای مبتنی بر مشارکت قدرت‌های بزرگ بوده است. در دوران بعد از جنگ سرد، زمینه برای تغییر در نقش بازیگران منطقه‌ای مشاهده می‌شود.

اگرچه اسرائیل به‌مثابه اصلی‌ترین متحد منطقه‌ای ایالات متحده در جنوب غرب آسیا و شرق مدیترانه محسوب می‌شود، اما موضوعات هویتی را باید به‌عنوان بخشی از واقعیت سیاست امنیت منطقه‌ای دانست. حمایت امریکا از اسرائیل منجر به کم‌اثر شدن «پیمان ابراهیم» و «بی‌اعتمادی جهان عرب به سیاست موازنه منطقه‌ای امریکا» گردید. در روند جنگ غزه، زمینه برای ظهور بازیگرانی به‌وجود آمد که از انگیزه لازم برای نقش‌آفرینی در سیاست منطقه‌ای برخوردار شدند. جنگ غزه هزینه‌های اعتباری، اقتصادی و نظامی امریکا در منطقه را افزایش داد. جنگ‌های منطقه‌ای امریکا در افغانستان، عراق، سوریه، یمن و فلسطین منجر به ظهور چالش‌های امنیتی پر مخاطره برای آینده اقتصادی و اعتباری ایالات متحده گردید. اگرچه ایران همواره از جبهه مقاومت حمایت کرده، اما در روند جنگ غزه هزینه‌های اقتصادی و راهبردی ایران بسیار محدود بود. جنگ نامتوازن و نیابتی ایالات متحده در سوریه، آثار و عواقب پر مخاطره و پرهزینه‌ای را برای جامعه و کشور سوریه به وجود آورد. در این شرایط امریکا با سیاست‌های حمایتی خود از داعش و اسرائیل، چالش‌های امنیتی گسترده‌ای برای خاورمیانه به وجود آورد (اندرسون، ۱۳۹۶: ص ۱۱۵). سطح اعتبار راهبردی ایالات متحده در محیط منطقه‌ای به‌گونه‌ای کاهش پیدا کرد که منجر به جنگ‌های تاکتیکی با بازیگران جبهه مقاومت شد. جنگ غزه، اعتبار جبهه مقاومت را افزایش داد. جبهه مقاومت توانست از طریق سازوکارهای «کنش خوشه‌ای»، قدرت خود را به‌کار گیرد. طیف ژئوپلیتیکی تهدیدات فراروی اسرائیل و ایالات متحده به میزان قابل توجهی افزایش یافت. در چنین شرایطی زمینه برای ظهور تهدیدات جدید برای امریکا فراهم گردید. در نتیجه چنین فرایندی بود که امریکا با پذیرش قطعنامه ۲۷۲۸ شورای امنیت سازمان ملل درباره جنگ غزه موافقت نمود.

۴-۴. سیاستگذاری راهبردی چندجانبه و بازیگران کنش نیابتی

سومین مرحله سیاستگذاری راهبردی چندجانبه‌گرا مربوط به «نقش‌یابی بازیگران نیابتی» است. طیف گسترده‌ای از بازیگران نیابتی در محیط منطقه‌ای جنوب غرب آسیا ایفای نقش می‌کنند که هر یک از آنان دارای قالب‌های ایدئولوژیک و الگوهای رفتاری کاملاً متفاوتی هستند. بازیگران نیابتی سطح خاصی از کنش ائتلاف‌ساز را شکل داده و بر این اساس تلاش دارند تا الگوی جدیدی از ائتلاف‌سازی در راستای کنش چندجانبه و برای مقابله با تهدیدات را شکل دهند (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۱: ص ۴۵). نشانه‌های مختلفی از «کنش نیابتی بازیگران هویتی» در سال‌های پس از جنگ سرد به وجود آمده که نقش موثری در رقابت‌های امنیت منطقه‌ای داشته است. بخش قابل توجهی از رقابت‌های منطقه‌ای جنوب غرب آسیا تحت تاثیر نقش‌آفرینی و کنشگری بازیگران نیابتی قرار دارد. کشورهای ایران، عربستان و ترکیه را باید محور اصلی سیاستگذاری راهبردی براساس نقش‌یابی بازیگران نیابتی در محیط منطقه‌ای آشوب‌زده دانست. کشورهایی که در حوزه ژئوپلیتیکی «منطقه کمربند شکننده» قرار دارند، عموماً در سال‌های پس از جنگ سرد و فروپاشی ساختار دوقطبی، درگیر نقش‌یابی بازیگران جنگ نیابتی بوده‌اند. نکته قابل توجه آن است که هر یک از بازیگران جنگ نیابتی ادراک خاصی از مبارزه، مقاومت و اسلام‌گرایی را منعکس می‌سازد.

ایالات متحده برای مقابله با ایران و خنثی‌سازی قابلیت‌های مربوط به جبهه مقاومت، از سازوکارهای «موازنه نرم» در برابر ایران و جبهه مقاومت بهره گرفت. نظریه موازنه نرم دربرگیرنده رویکردی از امنیت‌سازی منطقه‌ای براساس سازوکارهای کنش تاکتیکی غیرمستقیم است. بازیگران نیابتی جنوب غرب آسیا در طیف گسترده‌ای از کنشگری قرار گرفته و می‌توانند در زمره نیروها و کارگزارانی محسوب شوند که هر یک از آنان شکل خاصی از معادله قدرت و نفوذ منطقه‌ای را منعکس می‌سازند. به همان صورت که ایران توانست نیروهای نیابتی با رویکرد هویتی را سازماندهی کند، عربستان، امارات، قطر و ترکیه نیز از قابلیت لازم برای سازماندهی چنین نیروهایی برخوردارند. هرگونه کنش امنیتی در محیط‌های پرتلاطم و آشوب‌زده نیازمند شکل خاصی از سیاستگذاری راهبردی است. کشورهای منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ تلاش دارند تا ایران را از طریق «سیاستگذاری سذبندی و سنگربندی»، با محدودیت‌های ژئوپلیتیکی و راهبردی روبرو نمایند (Heydemann, 2018: p.18).

از آنجایی که ایران در منطقه بحران و آشوب‌زده منطقه‌ای قرار دارد، همواره با تهدیدات مستقیم و همچنین تهدیدات ناشی از «کنش نیابتی بازیگران هویتی» روبرو خواهد بود. در چنین شرایطی ایران ناچار است تا از سازوکارهای «موازنه قدرت و تهدید چندجانبه و نامتقارن» استفاده نماید. بازیگران نیابتی به همان صورتی که

می‌توانند نشانه‌هایی از قدرت را بازتولید نمایند، به‌مثابه تهدید امنیتی با سازوکارهای کنش نامتقارن برای سایر بازیگران محسوب می‌شوند. سیاست‌گذاری راهبردی چندجانبه‌گرا مبتنی بر همکاری‌های مشترک بازیگران منطقه‌ای، گروه‌های اجتماعی و قدرت‌های بزرگ است. چالش‌سازی هر یک از بازیگران یاد شده به‌مثابه رشد بحران‌های منازعه‌ساز از جمله جنگ غزه خواهد بود. در روند جنگ غزه، اسرائیل سیاست گسترش معادله قدرت و کاربرد فراگیر آن علیه گروه‌های فلسطینی را به‌کار گرفته است. اسرائیل از این طریق توانست زمینه‌های لازم برای مقابله پرشدت با حماس و گروه‌های فلسطینی را به وجود آورد.

۴-۵. مقابله با تروریسم منطقه‌ای و بازیگران آشوب‌ساز

محور اصلی سیاست‌گذاری راهبردی، تصمیم‌گیری در ارتباط با موضوعات امنیتی و راهبردی می‌باشد. تروریسم را می‌توان یکی از موضوعات اصلی سیاست‌گذاری در عصر کاهش قدرت دولت‌ها تلقی نمود. در سال‌های قرن ۲۱ تروریسم ارزان‌ترین الگوی کنش رفتاری کشورها محسوب می‌شود. ضرورت‌های چندجانبه‌گرایی برای مقابله با تهدیدات منطقه‌ای ایجاب می‌کند که شناخت دقیقی درباره موضوعات و کارگزاران کنش تروریستی وجود داشته باشد. در سومین دهه قرن ۲۱ کارگزاران کنش تروریستی در طیف گسترده‌ای از کشورها پراکنده شده‌اند. خاورمیانه و جنوب غرب آسیا مرکز آموزش و جابجایی بسیاری از گروه‌های تروریستی بوده است. جنگ داعش در سوریه و عراق، آثار خود را به حوزه پیرامونی تسری داد. حوادث تروریستی کرمان و حومه مسکو را می‌توان نشانه‌های دیگری از کنش گروه‌های تروریستی علیه مجموعه‌های شهروندی دانست. مقابله با تروریسم نیازمند سازوکارهای کنش امنیتی، فرهنگی، سیاسی و سیاست خارجی است. روسیه پس از بیداری اسلامی در خاورمیانه و بحران امنیتی سوریه، درک جدیدی از بنیادگرایی و گسترش آن به سوی جمهوری‌های مسلمان‌نشین داشته است. در دوران تاریخی جدید، اسلام نقش قوی‌تری در سیاست خارجه و امنیتی روسیه پیدا کرده است. در این دوران تاریخی دولتمردان روسیه تمایل بیشتری به تعامل سازنده با کشورهای اسلامی خاورمیانه از جمله ایران پیدا کرده است. بحران‌های هویتی اثر خود را در امنیت داخلی روسیه و جهت‌گیری دولت مسکو نسبت به ایران منعکس ساخته است (مقیم، ۱۴۰۲: ص ۱۴۴).

گسترش تروریسم منطقه‌ای یکی از نشانه‌های اصلی بحران تلقی می‌شود. محیط منطقه‌ای جنوب غرب آسیا و حواشی مرتبط با آن، نشانه‌هایی از بحران تصاعدیابنده و آناششی منطقه‌ای را منعکس می‌سازد. هرگاه ثبات و تعادل در محیط منطقه‌ای کاهش یابد، زمینه برای شکل‌گیری بحران‌های جدید اجتناب‌ناپذیر خواهند بود. در عصر نقش‌یابی گروه‌های تروریستی، موضوعات هویتی کارکرد خود را از دست می‌دهد. کاستلز،

ملی‌گرایی مبتنی بر قومیت و بنیادگرایی را از نمونه‌های مشخص هویت مقاومت می‌داند. هویت مقاومت آثار و پیامدهای متعددی در محیط منطقه‌ای دارد. هویت عامل برساختگی تضادهای فرهنگی، سیاسی و همچنین عامل موثری در بازتولید گروه‌های تروریستی محسوب می‌شود. برخی از گروه‌های تروریستی در واکنش به احساس بیگانگی و تبعیض قومی و مذهبی در بسیاری از کشورها به ویژه حوزه منطقه‌ای خاورمیانه، آسیای مرکزی، قفقاز و شرق مدیترانه بازتولید می‌شود. تروریسم را می‌توان انعکاس تضادهای نهفته با انگاره‌های هویتی دانست (کاستلر، ۱۳۸۰: ص ۲۲).

۵. نتیجه‌گیری

سیاست‌گذاری راهبردی در عصر بحران‌های منطقه‌ای و محیط آشوب‌زده نیازمند شناخت عوامل هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه بحران، تعارض و رویارویی است. در سال‌های پس از جنگ سرد، نشانه‌هایی از چالش‌های امنیتی در حوزه‌های مختلف جغرافیایی ظهور یافته که آثار خود را در نشانه‌هایی از بحران، تعارض، تضادهای امنیتی و تروریسم به جا گذاشته است. هرگونه سیاست‌گذاری راهبردی برای مقابله با چنین تهدیداتی را می‌توان مبتنی بر چندجانبه‌گرایی تاکتیکی دانست. علت اصلی بکارگیری چنین نشانه‌هایی را می‌توان در آشوب و آشفتگی دائمی در نظام جهانی یافت. در چنین شرایطی تغییرات ساختاری نظام بین‌الملل و محیط منطقه‌ای عامل اصلی گسترش بحران محسوب می‌شود. در فضای موجود که نشانه‌هایی از آشفتگی نظم جهانی به وجود آمده، بازیگران گریز از مرکز عامل اصلی تعارض سازمان‌یافته و تصاعدیابنده در حوزه‌های مختلف جغرافیایی به ویژه از جنوب غرب آسیا تا شرق مدیترانه تلقی می‌شود. در فضای تعارض و عدم کنش ساختاری کشورها، زمینه برای ظهور تهدیدات و بازیگران گریز از مرکز به وجود آمده است. نقش‌یابی بازیگران نیابتی، هویت‌گرایی راهبردی و ژئوپلیتیکی به موازات نشانه‌هایی از آشفتگی پایان‌ناپذیر سیاست بین‌الملل، منجر به تصاعد بحران و تضادهای امنیتی برای کشورهای منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ شده است. چنین نشانه‌هایی مانع از تحقق ثبات، تعادل، کنش سازمان‌یافته و قابل پیش‌بینی کشورها و نیروهای سیاسی نوظهور خواهد بود. چندجانبه‌گرایی در شرایطی ضرورت دارد که نشانه‌هایی از «موازنه پراکنده» شکل گرفته و منجر به ناپایداری بازیگران منطقه‌ای شده باشد. هرگونه سیاست‌گذاری راهبردی کشورها در شرایط بحران، تعارض و نقش‌یابی گروه‌های تروریستی می‌بایست اولاً، مبتنی بر چندجانبه‌گرایی باشد، ثانیاً، نشانه‌هایی از مدیریت بحران را در دستور کار قرار دهند، ثالثاً، از سازوکارهای کنش نامتقارن استفاده شود، رابعاً برای مقابله و مهار هر نوع نشانه‌های بحران و تهدید لازم است تا ائتلاف‌سازی منطقه‌ای و بین‌المللی به وجود آید. مقابله با

تهدیدات می‌بایست مبتنی بر چندجانبه‌گرایی نامتقارن انجام شود. کنش نامتقارن به‌عنوان ضرورت رفتار راهبردی و تاکتیکی کشورها در محیط آشوب‌زده تلقی می‌شود. هرگونه سیاست‌گذاری راهبردی در شرایطی اثربخش خواهد بود که نیروها و ابزارهای بحران و آشوب‌سازی شناسایی شوند. مقابله با تهدیدات فراگیر و گسترش‌یابنده ساختار ناپایدار نظام جهانی، بدون الگوهای امنیت‌ساز و مشارکت سازنده بازیگران منطقه‌ای حاصل نمی‌شود. راهبرد موازنه فراساحلی ایالات متحده در منطقه آشوب‌زده جنوب غرب آسیا، صرفاً امنیت را برای اسرائیل تأمین می‌کند. هرگونه امنیت‌سازی منطقه‌ای نیازمند شکل خاصی از موازنه خواهد بود. موازنه در فضای آنارشیک محیط منطقه‌ای نیازمند شکل خاصی از چندجانبه‌گرایی است که هیچ بازیگری درصدد تفوق منطقه‌ای بر دیگران نباشد. تلاش بازیگران منطقه‌ای برای امنیت‌سازی می‌بایست مبتنی بر موازنه نرم و سازنده باشد. نقش‌یابی آمریکا در حمایت از اسرائیل یکی از عوامل اصلی گسترش بحران در سال‌های پس از جنگ سرد تلقی می‌شود.

منابع

- آزر، ادوارد؛ مون، چونگ این (۱۳۸۲). *امنیت ملی در جهان سوم*. پژوهشکده مطالعات راهبردی. اندرسون، تیم (۱۳۹۶). *جنگ کثیف در سوریه؛ واشنگتن تغییر رژیم مقاومت*. ترجمه مهدی هدایتی شهیدانی. رشت: انتشارات دانشگاه گیلان.
- برژینسکی، زیگنیو (۱۳۹۲). *چشم‌انداز استراتژیک؛ آمریکا و بحران قدرت جهانی*. ترجمه فریدالدین حسینی مرام. تهران: نشر میزان.
- روزنا، جیمز (۱۳۸۰). *امنیت در جهان آشوب‌زده*. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر نی.
- فولر، گراهام (۱۳۸۷). *جهان بدون اسلام*. ترجمه پیروز ایزدی، در: *استراتژی آمریکا در قبال جهان اسلام*. تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰). *عصر اطلاعات: قدرت هویت*. ترجمه حسن چاوشیان. تهران: طرح نو.
- کوپچان، چارلز. ای. (۱۳۸۳). *پایان عصر امریکا*. گروه ترجمه غرب‌شناسی. تهران: انتشارات غرب‌شناسی.
- مرشایمر، جان (۱۳۸۸). *تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ*. ترجمه غلامعلی چگینی‌زاده. تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- مصطفی‌نژاد، عباس (۱۳۹۱). *پیامدهای بی‌ثباتی امنیتی بر موازنه قدرت خاورمیانه*. ژئوپلیتیک، شماره ۲۷: ص ۳۷-۵۹.
- مصطفی‌نژاد، عباس (۱۳۹۳). *ژئوپلیتیک هویت و سیاست‌گذاری امنیتی در موازنه منطقه‌ای خاورمیانه*. ژئوپلیتیک، شماره ۳۴: ص ۷۰-۹۸.
- مقیم، رزاق (۱۴۰۲). *جایگاه اسلام و مسلمانان در سیاست خاورمیانه‌ای روسیه پس از انقلاب‌های عربی*. *مطالعات سیاسی جهان اسلام*، شماره ۴۶.
- ویلیامز، پل (۱۳۹۰). *درآمدی در بررسی‌های امنیتی*. ترجمه علیرضا طیب. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- Agrawal, R. (2024). How conflict in the Middle East has fueled Iran's proxies. *Foreign Policy*.
- Ariel, B. (2015). United States concerned about ISIS use of chlorine gas. *Arutz Sheva*.
- Barany, Z. (2021). The Gulf Monarchies and Israel: From Aversion to Pragmatism. *Middle East Journal*, 74(4): p. 559-578.
- Brzezinski, Z. (1993). *Out of Control: Global Turmoil on the Eve of the Twemty- First Century*. New York: Macmillan.
- Dassa Kaye, D. & Vakil, S. (2024). Only the Middle East can fix the Middle East; The Path to a polst-American Regional order. *Foreign Affairs*.
URL= <https://www.foreignaffairs.com/middle-east/fix-middle-east-united-states>
- Fantappie, M. & Nasr, V. (2023). A new order in the Middle East? Iran vs Saudi Arabia's Rapprochement Could Transform the Region. *Foreign Affairs*.
URL= <https://www.foreignaffairs.com/china/iran-saudi-arabia-middle-east-relations>

- Freedman, L. (2001). A Third world war? *Survival*, 43(4).
- Grygiel, J. & Wess, M. (2024). 5 Rules for superpowers facing Multiple conflicts. *Foreign Policy*. URL= <https://foreignpolicy.com/2024/02/12/us-ukraine-middle-east-taiwan-geopolitics-strategy-conflict-russia-china/>
- Heydemann, S. (2018). *Beyond Fragility: Syria and the Challenges of Reconstruction in Fierce States*. Brookings: June.
- Jeffrey, J. & Eisenstadt, M. (2016). *U.S. Military Engagement in The Broader Middle East*. Washington: The Washington Institute for Near East Policy.
- Kissinger, H. (2014). *World Order*. Washington: Center for Strategic and International Studies Press.
- Matthiesen, T. (2024). How Gaza reunited the Middle East; A new pan-islamic front may be America's Biggest Challenge. *Foreign Affairs*.
URL= <https://www.foreignaffairs.com/middle-east/how-gaza-reunited-middle-east>
- Mearsheimer, J.J. (2007). *Structural Realism*. In: T. Dunne, M. Kurki & S. Smith (Ed.s), *International Relations Theories*. Oxford: Oxford University Press.
- Walt, S. (1987). *The Origins of Alliance*. New York: Cornell University Press.
- Waltz, K. (1993). The Emerging Structure of International Politics. *International Security*, 18(2).
- Weitsman, P. (2004). *Dangerous Alliances: Proponents of Peace, Weapons of War*. Stanford: Stanford University Press.